

تحریم انتخابات می‌کوبیدند، جدا شدیم و به‌عنوان مردی مستقل که به اجتهاد خود عمل می‌کند، مردم را به تمرین دموکراسی با شرکت در همین انتخابات غیر ایده‌آل فراخواندیم. ما در این اندیشه تنها نماندیم. چهل میلیون ایرانی دیگر از طیف‌های مختلف با تحریم مخالف بودند و همه به پای صندوق‌های رأی رفتیم. اما دریغ و افسوس که آرزوی ملت از مشارکت حدّ اکثری در انتخابات به ثمر نرسید.


نتایج اعلام شده‌ی انتخابات کم‌آ و کیفاً توسط سه نامزد از چهار نامزد انتخاباتی پذیرفته نشد و طرفداران آنان در داخل و خارج از کشور، اعتراضات خود را از طریق راه‌پیمایی و تظاهرات علنی کردند. با نهایت تأسّف، پاسخ حاکمیت به این اعتراض‌ها، اعمال خشونت، کتک‌کاری، باتوم، گاز اشک‌آور، حمله به اماکن عمومی و خصوصی، یعنی نقض حقوق مسلم شهروندی مطابق قانون اساسی حاکم بود. این حرکات خشونت‌آمیز که ما همه ناظر بودیم و در یک مرحله حتی به دستگیری و بازداشت غیرقانونی و بازجویی یک ساعته‌ی خود من هم تسرّی یافت، سوگمندها به کشته‌شدن ده‌ها نفر و مجروح شدن صدها نفر و دستگیری هزاران نفر منجر شد. همه‌ی ما در طول این مدت، شاهد وقایعی بودیم که بار دیگر ایران را در صدر اخبار در چهار گوشه‌ی جهان، انگشت‌نمای عالمیان کرد. گویا کسی نبود که به طرفین قضیه بگوید:

حالی، چو فسانه می‌شوی ای بخرد

افسانه‌ی نیک شو نه افسانه‌ی بد
اما برای ثبت در تاریخ باید گفت و نوشت که: چرا! کسانی بودند و هستند که مشاوره‌ی صحیح بدهند اما شیفتگان قدرت در هر دو جناح اصولگرا و اصلاح‌طلب از یک سو و کنشگران برون‌مرزی از سوی دیگر، راه‌ها را سدّ کرده بودند و اجازه ندادند علاقه‌مندان دل‌سوز ایران‌دوست حتی در حدّ مشاوران صدیق، تأثیرگذار باشند. روزی که مجله‌ی **حافظ** را بستند، من گریستم و گفتم: ای بی‌انصاف‌ها! چرا به من ایرانی مسلمان در داخل کشور خودم اجازه‌ی حرف‌زدن نمی‌دهید؟ من که اهل تفنگ برداشتن و آشوب‌راه‌انداختن نیستم. کاری نکنید که مردم به جای اسلحه‌ی قلم و اندیشه، از یأس به اسلحه‌ی دیگری متوسل شوند. تندروان، حرف ما را نشنیدند. اکنون نیز خاضعانه می‌نویسم: چهار کاندیدای ریاست‌جمهوری، «رجال» مورد تأیید نظام جمهوری اسلامی ایران بودند و نه کاندیداهایی برخاسته از درون ملت. من و چهل میلیون نفر ایرانی دیگر به سود مصالح

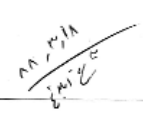
ملّی با حسن نیت در همین «شبه‌انتخابات» شرکت کردیم. اکنون، اگر با این رسوایی‌ها و اعمال خشونت‌ها، هر کاندیدایی چه مهندس میرحسین موسوی و چه دکتر محمود احمدی‌نژاد برنده شده باشد، باز هم کلّ ملت ایران بلکه تاریخ و فرهنگ ایران بازنده شده است.

به حقیقت برای ملت ایران، افتخاری نیست که با توسّل به قهر و خشونت یا تغلّب و تقلب، حاکمیتی را تثبیت یا آن را به حاکمیتی دیگر تبدیل کند. آن‌چه نشانه‌ی بلوغ فرهنگی و توسعه‌ی سیاسی یک ملت است، چرخش مسالمت‌آمیز قدرت سیاسی و تعویض قانونمند مشی سیاسی از طریق انتخابات آزاد و سالم است. آیا صد سال پس از جنبش مشروطیت و با دادن این همه هزینه‌ی جانی و مالی، هنوز وقت آن نرسیده است که مشکلات خود را با درایت و تدبیر نه با خشونت حل کنیم؟ ما تکرار می‌کنیم که هیچ یک از کاندیداهای تأیید صلاحیت‌شده و به طریق اولی حواریون آنان، معصوم نبودند و در این ماجرا، هم، همه‌ی گناه‌ها به گردن یک طرف نبود. من از عوامل بیرونی چیزی بر زبان نمی‌آورم و تنها به عنوان یک شهروند مسوول و صاحب درد، گزارشی کوتاه از آن‌چه در تهران



قوه قضائیه

شعبه ۱۰۸۲ دادگاه مجتمع کارکنان دولت - تاریخ تنظیم: ۱۳۸۸/۰۲/۲۴
 شماره پرونده: ۸۸۱۰۱۰۲۳۰۶۰۰۴۵
 شماره پرونده: ۸۸۰۹۸۰۲۴۰۰۰۲۵
 شماره بانگانی شعبه: ۸۸۰۰۲۵
 اخطاریه/احضاریه
 تهران

مشخصات ابلاغ شونده حقیقی:	
۱- نام: سید حسن	۲- نام خانوادگی: امین
۳- نام پدر: علی تقی	۴- شغل: کد ملی:
۶- نشانی: تهران - تقاطع قسطنطنیه و انقلاب - ساختمان مهر - شماره ۲ - دایره المعارف ایران شناسی (مدیر مسئول) - منطقه شهرداری: نشریه حافظ	
تاریخ حضور: ۱۳۸۸/۰۲/۲۳ ساعت: ۱۱:۰۰ محل حضور: تهران - خیابان انقلاب - خیابان قدس - روبروی خیابان پورسنا مجتمع کارکنان دولت	
محل حضور: در خصوص شکایت مدیر کل امور مطبوعات و خبرگزاری‌های داخلی وزارت ارشاد علیه شما در وقت مقرر فوق جهت رسیدگی در این دادگاه حاضر شوید.	
نشانی شعبه ۱۰۸۲ دادگاه مجتمع کارکنان دولت: تهران	
۴۸۱۰۸۲/۸۸	
تاریخ تحویل به مرجع ابلاغ:	
این قسمت توسط اداره ابلاغ تکمیل می‌شود:	
<input type="checkbox"/> پند	تاریخ تحویل به مسوول ابلاغ: _____
<input type="checkbox"/> خبر	
محل ابلاغ یا اثر انگشت گیرنده ابلاغنامه	
محل خواهی مأمور ابلاغ	
	
شماره دسترسی اداره ابلاغ	نام و نام خانوادگی مأمور ابلاغ
	امضاء مأمور ابلاغ

دومین پرونده‌ی تعقیب جزایی مدیر مآهنامه‌ی حافظ
 به اتهام چاپ و انتشار نشریه‌ی بدون مجوز، ۱۳۸۸

به چشم خویش دیدم و به گوش خویش شنیدم، بر صفحه‌ی کاغذ می‌آورم. آنچه در خیابان‌های تهران در فاصله‌ی سه ماهه‌ی اخیر گذشت، همه‌جا در رسانه‌ها بازگو شده است. من دیده‌ها و شنیده‌هایم را از درون ستاد مهندس میرحسین موسوی می‌نویسم: به همراهی یکی از مدیران ستاد (= مهندس محمد سعید رئیسی) و یکی از دستیارانم (= آرش اسدزاده) به ستاد مرکزی استان تهران رفتم که با دکتر قربان بهزادیان نژاد از روسای ستاد میرحسین موسوی ملاقات کنم. آقای رییس ستاد نبود. سه نفره با قائم‌مقام ایشان آقای حسن عابد جعفری (وزیر بازرگانی دولت سید محمد خاتمی) به صحبت نشستیم. گفتم حرف‌هایی و مشورت‌هایی دارم که می‌خواهم صادقانه بدهم. کارت خود را گذاشتم. از آن‌ها (رییس و قائم‌مقام) هیچ کدام خبری نشد.

من برای خود رسالتی قائلم و حرفی برای گفتن دارم؛ لذا دوباره همراه یکی از همکاران (= آرش اسدزاده) با یکی دیگر از رؤسای ستاد مهندس موسوی (= مهندس افسر دیر) به صحبت نشستیم. ایشان بلافاصله با آقایان جواد امام و امین‌زاده تماس گرفت. آن‌ها تلفن همراه رییس کمیته‌ی حقوقی ستاد مهندس موسوی (= دکتر اردشیر امیر ارجمند) را دادند. مهندس افسردیر با حضور خود من به موبایل دکتر امیر ارجمند زنگ زد و گفت: پروفسور امین که از مفاخر ملی و نخبگان کشور و استاد بازنشسته‌ی حقوق است، می‌خواهند با ستاد همکاری کنند. البته دکتر امیر ارجمند نمی‌دانست که خود من هم در همان‌جا نشسته‌ام، ولی گفت که محتاج همکاری و مشاوره نیستیم.

من به عنوان کسی که رسالتی در خدمت به مردم دارد، از میدان به در نرفتم. فرصتی دیگر به دست آوردم و در حضور جمع، به‌عنوان طرح مسالهایی عمومی نه شخصی، نزدیک یک ربع ساعت با آقای سیدمحمد خاتمی (رییس‌جمهور سابق کشورمان) در باب انتخابات و آزادی مطبوعات و انتظارات جامعه از ایشان و مهندس موسوی صحبت کردم که از حسن تصادف دکتر امیر ارجمند هم در آن جمع شرکت داشت. آقای خاتمی هم، اعلام موضعی و قبول تعهدی نکرد.

من از میان چهار کاندیدای تأیید صلاحیت شده، مهندس میرحسین موسوی را اصلح دانسته و می‌دانم. اما می‌گویم که ملت ایران، سترون نیست و اگر فرصت مساوی برای همه ایجاد شود، به حکم شایسته‌سالاری کاندیداهای صالح‌تر از این چهار نفر در بین ایرانیان وجود دارند. متأسفانه، سیستم نه در حاکمیت و نه در اپوزیسیون، به فکر یافتن اصلح و افضل نیست. نقل این واقعه فقط

برای ثبت در تاریخ است که در مثل، ستادهای نامزدان ریاست‌جمهوری دوره‌ی دهم حالت مشورت‌خواهی و دموکراتیک و یا شایسته‌سالاری نداشتند.

اصول و مبانی دموکراسی فقط در مقام شعار و نه در عمل مطرح بود.

سفسطه نباید کرد. سید محمد خاتمی، میرحسین موسوی، مهدی کروبی، محمود احمدی‌نژاد، محسن رضایی و همراهان ایشان، روزی که مجله‌ی **حافظ** و ده‌ها رسانه‌ی دیگر لغو مجوز و توقیف شدند، دم برنیاروندند. این بزرگواران، هنگامی که صلاحیت خودشان برای شرکت در ریاست‌جمهوری تأیید و صلاحیت دیگران ردّ شد، عیبی در سیستم و پروسه‌ی تأیید و ردّ صلاحیت‌ها نمی‌دیدند. با این همه، به تشخیص ما از میان چهار نفر کاندیدای تأیید شده، باید خیرالموجودین جبهه‌ی اصلاحات را حمایت و تقویت می‌کردیم. ما رعایت این «نسبیت»‌ها را کردیم و مصالح جمع را بر مصالح فرد رجحان دادیم؛ در حالی که آقایان حتی پس از اعلام نتیجه‌ی انتخابات هم به‌هنگام صدور بیانیه‌ها از امثال من و دیگر عقلای قوم مشورتی نخواستند. این است که شد آن‌چه نباید می‌شد و آن‌چه باید می‌شد، نشد!

پس از آن تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها و قبول خطرات و دادن هزینه‌هایی که در نهایت اگر مدبرانه مدیریت شده بود، به این جاها کشیده نمی‌شد، تعیین تکلیف مقام رهبری و رؤسای قوای سه‌گانه‌ی مجریه، مقننه و قضاییه و در نهایت رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام، در برابر اعتراضات طیف معترض و ناراضی این بود که انسان عاقل و مرد کامل باید بی‌سر و صدا و بی‌آشوب و بلوا، از مجاری قانونی دادخواهی کند و بدون اخذ مجوز مقامات ذی‌صلاح و ذی‌صلاح، لب به اعتراض نجنباند و حرکتی نکند! این پیشنهاد اما وقتی صحیح است که اولاً، قانون مشروع باشد و ثانیاً، همه‌شمول، بلاتعیض و درست اجرا شود و ثالثاً، مجریان قانون صالح و بی‌غرض و مرض باشند.

چرا جای دوری برویم. ما یکی از کسانی هستیم که این راه (= شکایت از طریق مجاری قانونی) را در مسأله‌ی نقض آزادی بیان و آزادی مطبوعات (= لغو مجوز **ماهنامه‌ی حافظ**) رفته‌ایم و به جایی نرسیده‌ایم. اسناد محکومیت ما را بخوانید و نتیجه‌ی اعتراض از مجاری قانونی (= تعقیب کیفری! و محکومیت! ما را در محاکم جمهوری اسلامی) به چشم ببینید! بله، ما برای آزادی تاوان می‌دهیم. این تاوان هم بر جریده‌ی احکام صادره از مجاری قانونی! ثبت است!

■ **سید حسن امین، مرداد ۱۳۸۸**